

مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی
سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱
تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۱۲/۲۲
تاریخ اصلاحات: ۱۳۹۱/۱۰/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۰۱
صص ۵۰-۳۳

چگونگی تشکیل ترکیب‌های عطفی و تمایز آنها از گروه‌های نحوی

* بشیر جم

چکیده

درباره کلمات مرکب در زبان فارسی پژوهش‌های بسیاری صورت پذیرفته است ولی در مورد ترکیب‌های عطفی که گونه‌ای از کلمات مرکب هستند، فقط در برخی از منابع نکاتی به صورت گذرا بیان شده است. ترکیب عطفی ساختی متشکل از دو واژه است که بین دو واژه عنصر پیوندی «و» وجود دارد. این نشانه همپایگی یا حرف ربط که به صورت واکه [O] تلفظ می‌گردد، ممکن است در اثر بسامد بالای کاربرد یا به منظور برطرف کردن التقای واکه‌ها در برخی ترکیب‌ها حذف شود. از این دست می‌توان به ترکیب‌های «زد و خورد»، «دل و جرأت» و «بساز بفروش» اشاره کرد. هدف اصلی این مقاله تبیین و دسته‌بندی عواملی است که مشخص می‌کنند در ترکیب‌های عطفی چه نوع واژه‌هایی باید پیش و پس از «و» قرار بگیرند. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که عوامل مختلف آوایی، ساختواژی، نحوی، معنایی و کاربردشناختی در تعیین آرایش واژه‌های این نوع ترکیب‌ها نقش دارند. طبق آمار ارائه شده در این پژوهش، مهمترین نقش‌را عوامل آوایی ایفا می‌کنند. این عوامل در قالب قاعده‌ها و گرایش‌ها دسته‌بندی شده، مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. هدف دیگر این پژوهش که در واقع زمینه‌ساز هدف اصلی است، دست یافتن به معیاری مناسب برای بازشناختن ترکیب‌های عطفی از گروه‌های نحوی است. مسلماً ابتدا باید ترکیب بودن این ساخت‌های همپایه اثبات شود تا بتوان چگونگی تشکیل آنها را مورد تحلیل قرارداد.

واژه‌های کلیدی: ترکیب عطفی، ترکیب متوازن، گروه نحوی، تکیه اصلی، ثبات درونی.

۱. مقدمه

ترکیب عطفی ساختی متشکل از دو واژه است که بین دو واژه عنصر پیوندی «و» وجود دارد. این نشانه‌ی همپایگی یا حرف ربط که به صورت واکه‌ی [O] تلفظ می‌گردد ممکن است در اثر بسامد بالای کاربرد یا به منظور برطرف کردن التقای واکه‌ها در برخی ترکیب‌ها حذف شود. پیش از پرداختن به چگونگی تشکیل ترکیب‌های عطفی باید ترکیب بودن آنها را اثبات کرد تا از گروه‌های نحوی متمایز شوند. برای تمایز ترکیبات از ساخت‌های نحوی، زبان‌شناسان ملاک‌های گوناگونی را مطرح ساخته‌اند که در این بخش به بررسی این ملاک‌ها پرداخته می‌شود تا مشخص گردد که کدام یک در مورد ترکیبات عطفی مفیدتر است و می‌توان به وسیله آن، ترکیب بودن آنها را ثابت کرد.

زبان‌شناسانی همچون بلومفیلد (۱۹۳۵)، لیز (۱۹۶۰) و مرچند (۱۹۶۹) ملاک آوایی تکیه را برای تشخیص ترکیب از غیرترکیب ضروری و لازم می‌دانند. طبق نظر آنان اگر در یک ساخت «اسم + اسم»، اجزاء دارای دو تکیه اصلی باشند، آن ساخت یک گروه نحوی است و چنانچه آن اجزاء فقط یک تکیه اصلی داشته باشند ترکیب به‌شمار می‌روند.

بدین ترتیب ساخت‌های b'ank h'oliday، c'arbon d'ioxide و g'arden c'ity از آنجا که دو تکیه اصلی دارند، گروه نحوی هستند، و ساخت‌های b'ank rate، c'arbon-paper و g'arden party چون یک تکیه اصلی دارند ترکیب به‌شمار می‌روند. به عقیده چامسکی و هله (۱۹۶۸) در زبان انگلیسی اگر تکیه بر سمت چپ‌ترین جزء واقع گردد، ترکیب به حساب می‌آید و اگر بر سمت راست‌ترین جزء قرار گیرد، گروه نحوی است. از این رو، black board er'aser و b'lackboard eraser ترکیب و black board er'aser گروه نحوی است. در تأیید این مطلب کارسترز-مک کارتی (۲۰۰۲) نیز بیان می‌کند که نمونه‌های سمت چپ ساخت نحوی و نمونه‌های سمت راست ترکیب هستند:

(1) a. black b'oard

تخته سیاه

(2) a. white h'ouse

خانه سفید

b. bl'ack board

تخته سیاه

b.(The) Wh'ite House

کاخ سفید

البته کارسترز-مک کارتی (۲۰۰۲) می‌افزاید که هنگام تأکید بر تقابل بین دو چیز، تکیه اصلی یک گروه نحوی از واژه دوم به واژه اول منتقل می‌گردد:

(3) They live in a wh'ite house, not in a yellow one!

از سویی دیگر، لیبر (۲۰۰۹) اظهار می‌دارد که تکیه همیشه بر سمت چپ‌ترین جزء واقع نمی‌گردد. برای نمونه، برخلاف apple cake که طبق روال با تکیه جزء سمت چپ تلفظ می‌شود، اکثر گویشوران، apple pie را با قراردادن تکیه بر جزء سمت راست تلفظ می‌کنند. این در حالی است که هر دو ساخت ترکیب به‌شمار می‌روند. برخی دیگر از زبان‌شناسان همچون آدامز (۱۹۷۳)، بائر (۱۹۷۷ و ۱۹۷۸)، داویننگ (۱۹۷۷)، هچ (۱۹۶۰)، کینگ‌دان (۱۹۵۸)، و وارن (۱۹۷۸) اظهار می‌دارند که تمامی ساخت‌های مذکور، چه با یک تکیه اصلی و چه با دو تکیه اصلی،

ترکیب هستند و تکیه در تعیین ترکیب بودن از ترکیب نبودن آنها نقشی ندارد بلکه این «باهم‌آیی» دو اسم مشخص است که ترکیب بودن یک ساخت را نشان می‌دهد. به عقیده بائر (۱۹۸۳) بهتر است بگوییم که ترکیبات دو گونه‌اند؛ تک تکیه‌ای و دو تکیه‌ای. بائر (۱۹۸۳) می‌افزاید که زبان‌شناسانی که می‌خواهند ترکیب را از گروه نحوی متمایز کنند، اظهار می‌دارند که ترکیب بیشتر از گروه نحوی واژه مانند^۱ است. آنها برای قضاوت در مورد واژگی^۲ یک عنصر ملاک‌های زیر را مطرح می‌کنند:

الف- جابجایی جایگاهی^۳: واژه را می‌توان در جایگاه‌های مختلف جمله به کار برد. یعنی، می‌توان آن را به عنوان فاعل و مفعول و غیره به کار برد. همچنین، می‌توان توسط گشتارهای جابجایی مانند گشتار مجهول‌ساز و گشتار شبه اسنادی‌ساز^۴ آنها را جابجا کرد:

(4) The wing commander saw the strip-show.

(5) The strip show was seen by the wing commander.

اگر یک گروه اسمی که متشکل از باهم‌آیی اسم + اسم است حرکت داده شود، آن‌گاه هر دو جزء آن باید با هم حرکت کنند، مستقل از این که آن ساخت یک تکیه یا دو تکیه داشته باشد.

ب- جدایی‌ناپذیری^۵: نمی‌توان عناصری را در میان اجزا درون یک واژه وارد کرد و بین آنها فاصله و جدایی انداخت. مثلاً، نمی‌توان گفت: * پدرها بزرگ یا * کتاب بزرگ خانه.

ج- ثبات درونی^۶: نمی‌توان ترتیب اجزاء درون یک واژه را تغییر داد. مثلاً، نمی‌توان جای گل و دان را در واژه گل‌دان تغییر داد و * دان گل ساخت. اگر هم این کار امکان‌پذیر باشد، معنی واژه تغییر خواهد کرد. مانند زردآلو و آلو زرد که معنی‌شان متفاوت است و دو میوه مختلف هستند.

متیوز (۱۹۷۴)، همچنین هسپل‌میت و سیمز (۲۰۱۰) نیز ملاک‌هایی را برای تشخیص ترکیب از گروه نحوی مطرح می‌کنند. از جمله این که اگر باهم‌آیی دو واژه به لحاظ معنایی عجیب باشد و به طور منطقی امکان باهم‌آیی نداشته باشند ترکیب هستند: مانند mad house و sick bed. اگر بخواهیم این دو را ساخت نحوی تلقی کنیم، معنی‌شان به ترتیب خانه‌ای که دیوانه است و تختی که بیمار است خواهد بود. متیوز (۱۹۷۴) و کارسترز-مک کارتی (۲۰۰۲) بیان می‌دارند که اگر معنی یک ساخت از معنای واژه‌های تشکیل دهنده آن قابل پیش‌بینی نباشد، آن‌گاه آن ساخت یک ترکیب است. مانند Backbird توکای سیاه و ladybird کفش‌دوزک که ترکیب به شمار می‌روند. کاتامبا (۱۹۹۳) بیان می‌کند که تشخیص ترکیب همیشه کار ساده‌ای نیست. وی بحث می‌کند که ملاک «نوشتار» یعنی، اگر دو جزء به یکدیگر چسبیده باشند یا بین آنها خط سیاه وجود داشته باشد، ترکیب هستند ولی اگر بین آنها فاصله باشد، گروه نحوی هستند، نیز ملاکی سست و ضعیف است. چرا که ترکیباتی وجود دارند که به هر سه صورت نوشته می‌شوند.

¹ - word-like

² - Wordness

³ - positional mobility

⁴ - pseudo-clefting

⁵ - uninterruptability

⁶ - internal stability

هسپل‌میت (۲۰۰۲) و لیبر (۲۰۰۹) نیز اظهار می‌کنند که صورت نوشتاری ترکیبات انگلیسی یک‌دست نیست. غالباً آنها را به صورت یک واژه منفرد می‌نویسند. اما در موارد دیگر (به ویژه در مورد ترکیبات اسم + اسم) اجزای ترکیب را مانند گروه‌های نحوی به‌وسیله یک فاصله از هم جدا می‌کنند. مانند *sugar plantation* و *morpheme lexicon*. بنابراین، نباید به صورت نوشتاری اهمیت داد.

کاتامبا (۱۹۹۳) در ادامه، معیار وابستگی تکیه^۷ را که توسط بلومفیلد مطرح شده است مورد بررسی قرار می‌دهد. طبق این معیار اگر یک ساخت، یک تکیه اصلی و یک تکیه دوم (ضعیف‌تر) داشته باشد ترکیب است مانند: *GREEN[^] hous, WHITE house, ICE cream*. ولی اگر هر کدام از دو جزء دارای یک تکیه اصلی یکسان باشند، آن ساخت یک گروه نحوی است. مانند: *ICE GREEN HOUSE, WHITE HOUSE, CREAM* که به ترتیب به معنی "کرم یخ"، "هر خانه‌ای که سفید است" و "هر خانه‌ای که سبز است" است. «وابستگی تکیه» معیاری مفید است. ولی متأسفانه در تمامی ترکیب‌ها یافت نمی‌شود. ترکیباتی مانند *MAN MADE, APPLE PIE* و *EASY GOING* وجود دارند که هیچ تکیه فرعی را نشان نمی‌دهند. به عقیده کاتامبا برای تشخیص ترکیب از گروه نحوی، معیارهای نحوی نقش مهمتری را نسبت به معیار آوایی تکیه ایفا می‌کنند. وی بدین منظور از فرضیه واژگان‌گر^۹ برای تشخیص ترکیب از گروه نحوی بهره می‌جوید. طبق این فرضیه، قواعد نحوی به ساختمان درونی واژه‌های وندافزایی شده، دسترسی ندارند. قواعد نحوی به ساختمان درونی ترکیبات نیز دسترسی ندارند ولی به ساختمان درونی گروه‌های نحوی دسترسی دارند. آرونوف و فدمن (۲۰۱۱) نیز اظهار می‌کنند که امکان جدا کردن اجزای یک ترکیب یا توصیف یکی از واژه‌های آن وجود ندارد. این ملاکی کارآمد برای تشخیص اینها از یکدیگر است. مثال‌های زیر عدم دسترسی قواعد نحوی به ساختمان درونی ترکیب را نشان می‌دهند:

- (6) a. She saw the greengrocer.
 b. Which green grocer did she see?
 c. * Which green grocer did she see?

همان‌گونه که آشکار است نادرستی بودن جمله آخر ناشی از دست‌یازیدن قواعد نحوی به ساختمان درونی ترکیب *green grocer* است. زبان‌شناسان ایرانی توجه ویژه‌ای به مقوله ترکیب در زبان فارسی داشته‌اند. در ادامه این بخش نکاتی از برخی آثار موجود ذکر می‌گردد.

طباطبایی (۱۳۸۲) ملاک آوایی تکیه‌بر بودن واژه دوم را افزون بر ملاک‌های صرفی و نحوی که به ترتیب حاکی از عدم امکان کاربرد یک وند تصریفی یا یک واژه در میان دو واژه سازنده یک واژه مرکب هستند، تمایزدهنده

⁷ -accent subordination

^۸ -حروف بزرگ نشانگر تکیه بر بودن آن جزء است

⁹ - lexicalist hypothesis

ترکیب از ساخت نحوی می‌داند. طباطبایی (۱۳۸۲) می‌افزاید که اگر ساخت‌هایی که میان دو واژه‌شان حرف ربط «و» وجود دارد، دارای یکی از سه شرط پیش‌گفته باشند، واژه مرکب به شمار می‌روند. در غیر این صورت ترکیب نحوی‌اند. در همین راستا شقاقی (۱۳۸۷:۱۲۲-۱۲۱) چهار ملاک زیر را برای تمایز بین کلمات مرکب و گروه‌های نحوی برمی‌شمارد:

- ۱- برای ساخت کلمه مرکب، محدودیت واژگانی وجود دارد و با تمام پایه‌های بالقوه، واژه ساخته نمی‌شود. در حالی که برای ساخت گروه نحوی، هیچ محدودیتی وجود ندارد و می‌توان گروه‌های نحوی فراوانی ساخت.
- ۲- کلمه مرکب، از یک پارچگی برخوردار است و نمی‌توان هیچ کدام از عناصر نحوی یا صرفی را در میان پایه‌ها وارد کرد.
- ۳- معنای گروه نحوی ترکیب پذیر است و به‌سادگی می‌توان با کنار هم گذاشتن معنای تک تک کلمات، به معنای جمله دست یافت. درحالی که معنای برخی کلمات مرکب، ترکیب پذیر نیست.
- ۴- کلمه مرکب یا هسته ندارد یا اگر هسته داشته باشد، محل تجمع وندهای اشقاقی و تصریفی خواهد بود. در گروه نحوی، همیشه یک هسته وجود دارد و وند تصریفی به این هسته متصل می‌شود.

کلباسی (۱۳۷۱) به‌طور مفصل به انواع ترکیبات پیوندی پرداخته است:

کلمات پیوندی به گروهی از کلمات مرکب گفته می‌شود که در آنها واژه یا تکراری به صورت عنصر پیونددهنده (به طور بالفعل یا بالقوه) دو پایه اصلی کلمه را که می‌توانند متفاوت یا مکرر باشند، به هم متصل کند. حاصل این ترکیب معمولاً اسم، صفت، قید، اسم صوت یا صوت است. یکی از انواع پیوندها «و/و» است که در اصل حرف ربط یا عطف است. ولی به صورت عنصر پیوند دهنده در گروهی از کلمات به کار می‌رود. این عنصر پیوندی در بعضی موارد در گفتار، در اثر کثرت استعمال و یا در نوشتار حذف می‌گردد. مانند چلو (و) کباب و گفت (و) گو.

کلباسی (۱۳۷۱) این‌گونه ترکیب‌ها را هم به لحاظ مقوله دستوری اجزاء سازنده‌شان و هم به لحاظ مقوله دستوری حاصل از آنها که یک ترکیب عطفی می‌باشد، به چند گونه دسته‌بندی کرده است.

شقاقی (۱۳۷۹ و ۱۳۸۷) نیز ضمن این که معتقد است این نشانه همپایگی در کلمات پرسامد حذف می‌گردد، آن را یک واژه بست (clitic) می‌داند. شقاقی (۱۳۸۷) می‌افزاید که کاربرد واو عطف اختیاری است. مگر آن‌که با حذف آن، از قواعد واج‌آرایی زبان فارسی در کلماتی چون دخل و خرج و سمت و سو تخطی گردد. یا حذف این نشانه از کلمه‌هایی چون قفل و بند و پیچ و تاب موجب تغییر تلفظ و معنای کلمه مرکب شود.

افراشی (۱۳۸۷) نیز ترکیب‌های دارای «و» و بدون «و» را به ترتیب عطفی آشکار و پنهان می‌نامد. صادقی (۱۳۷۸) نیز در بخشی از مقاله خود به این نوع ترکیبات پرداخته، اظهار می‌دارد که واو عطف در برخی ترکیبات به واکه تبدیل می‌شود که یک جزء واژه‌ساز است. کلمات زناشویی، کمابیش و تکاپو در اصل زن و شویی، کم و بیش و تک و پو بوده است.

ماهوتیان (۱۳۷۸) ساخت‌های اسم + و + اسم، مانند آب و هوا و سر و صدا را ترکیب می‌نامند. ولی به اشتباه این ترکیب‌های اسم + و + اسم را برون مرکز^{۱۰} می‌نامد. چرا که بر اساس تراسک (۱۹۹۳) ترکیبات برون مرکز ترکیباتی

¹⁰ - exocentric

هستند که یکی از اجزایشان جزء دیگر را توصیف یا محدود می‌کند و هسته معنایی آن بیان نشده است و در بیرون ترکیب قرار دارد. مانند redskin, hatchback, bluebell, highbrow و pickpocket. این درحالی است که وجود واو عطف در تمام ترکیبات عطفی، چه آشکار و چه محذوف، مانع هر گونه رابطه توصیف‌کنندگی و محدودکنندگی بین اجزاء آن می‌شود. در واقع این ترکیب‌ها بر اساس بائر (۱۹۸۳) و شقاقی (۱۳۸۷) از نوع متوازن^{۱۱} می‌باشند.

شقاقی (۱۳۸۷:۱۲۴) ترکیب متوازن را به شرح زیر تعریف می‌کند:

وقتی هر کدام از پایه‌های کلمه مرکب به تنهایی، به شیء معینی دلالت کنند، کلمه، متوازن است. کلمه مرکبی که از این دو پایه تشکیل می‌شود، به مصداقی متفاوت از آن دو شیء اشاره می‌کند. اگر یک پایه حذف شود، دیگر معنای کلمه مرکب را از آن استنباط نمی‌کنیم. هیچ کدام از دو سازه‌ی کلمه مرکب بر دیگری شمول معنایی ندارد تا بتوان آن را هسته تلقی کرد. موقعیت هر دو پایه کلمه مرکب متوازن یکسان است. کلمه مرکب متوازن کت (و) شلوار به نوعی لباس اشاره می‌کند که با شلوار تک و کت تک تفاوت دارد و برای اشاره به مجموعه‌ای از این دو به کار می‌رود. در ساختار کلمه مرکب متوازن «واو هم‌پایگی (عطف)» هم حضور دارد و آن را کلمه مرکب عطفی نیز می‌نامند.

۲. تمایز ترکیب‌های عطفی از گروه‌های نحوی

اکنون پس از طرح ملاک‌های تشخیص ترکیب از گروه نحوی و پذیرش ساخت عطفی به عنوان ترکیب از سوی زبان‌شناسان ایرانی مذکور، مهمترین این ملاک‌ها بررسی می‌شوند تا مشخص شود که کدام یک برای ترکیب قلمداد کردن ساخت‌های عطفی به کار می‌آید. چرا که پیش از بررسی ساخت‌های عطفی، ابتدا باید ترکیب بودن آن‌ها را ثابت کرد. نگارنده با بررسی ساخت‌های عطفی به نتایج زیر دست یافته است:

نخست این‌که، به نظر می‌رسد «ثبات درونی» ملاکی مناسب برای ترکیب دانستن این ساخت‌ها است. مسلماً هنگامی می‌توان از این معیار سخن گفت که دو واژه سازنده از ملاک «باهمایی» نیز به‌عنوان یک پیش شرط برخوردار باشند. با وجود واو عطف، اجزای این ترکیبات قاعدتاً باید از قابلیت جابجایی بیشتری نسبت به اجزای ترکیبات غیرعطفی برخوردار باشند. پس با در نظر گرفتن این امکان می‌توان گفت که اگر اجزای یک ساخت عطفی قابلیت جابجایی نداشته باشند، آن ساخت یک ترکیب است ولی چنان‌چه این جابجایی صورت گیرد، آن‌گاه یکی از دو حالت الف یا ب به وجود می‌آید:

الف) صورتی نادرست یا ناپذیرفتنی ایجاد خواهد شد. مانند: گیرودار / * داروگیر، بشور و بپوش / * بپوش و بشور، کوچه پس‌کوچه / * پس‌کوچه‌کوچه، دار و ندار / * ندار و دار، پخت و پز / * پز و پخت.

ب) وقتی یک گروه نحوی ایجاد می‌شود، دیگر ترکیب به شمار نمی‌رود. چرا که یا معنی آن تغییر کرده یا معنی اصطلاحی خود را از دست داده است. بنابراین، چنان‌چه با نیت همان معنای اولیه یعنی به عنوان یک ترکیب به کار برده شود، ساختی نادرست مانند نمونه‌های ستاره‌دار زیر تولید خواهد شد:

الف. تلویزیون سیاه و سفید / * تلویزیون سفید و سیاه

ترکیب

¹¹ - dvandva

ب. رنگهای سفید و سیاه

گروه نحوی

(۸) الف. خوش آب و هوا / * خوش هوا و آب

ترکیب

ب. هوا و آب پاکیزه

گروه نحوی

(۹) الف. دست و پنجه نرم کردن / * پنجه و دست نرم کردن

ترکیب

ب. پنجه و دست گربه آسیب دیده است.

گروه نحوی

(۱۰) الف. با کسی سر و کله زدن / * کله و سر زدن

ترکیب

ب. کله و سر / سر و کله هم معنی هستند.

گروه نحوی گروه نحوی

در مواردی که تردید وجود دارد، در صورت امکان می‌توان با افزودن یک پسوند، ثبات درونی را آزمود و در نتیجه از ترکیب بودن یک ساخت عطفی اطمینان حاصل کرد. مانند:

رادیوتلوویزیونی / * تلویزیون رادیویی، کت شلواری / * شلوارکتی، کوچه بازاری، * بازار کوچهای، ریش سبیلو / * سبیل ریشو، کوفت و زهرماری / * زهرمارکوفتی.

پیرامون ملاک تکیه باید گفت که ترکیب‌های عطفی چه با «و»، چه بدون «و» به طور پیوسته، بدون درنگ و یک نفس تلفظ می‌شوند و همچون سایر نام‌های زبان فارسی فقط دارای یک تکیه اصلی بر آخرین هجای خود می‌باشند. ولی ساخت‌های عطفی غیر ترکیب، یعنی گروه‌های نحوی غالباً با دو تکیه مستقل در هر دو واژه‌شان تلفظ می‌شوند. علت دو تکیه‌ای بودن آن‌ها وجود درنگ کوتاه است که موجب مستقل شدن دو واژه از یکدیگر و داشتن تکیه جداگانه مانند تمام واژه‌های مستقل می‌گردد. البته گروه‌های نحوی از قابلیت تلفظ به صورت تک تکیه‌ای نیز برخوردارند. این حالت‌ها در تلفظ گروه نحوی^{۱۲} «خیار و پنیر» نشان داده شده است:

[xi.'jA.ro+pa.n'ir]

الف. با دو تکیه مستقل (با یک درنگ کوتاه پس از [O]):

[xi. jA.ro.pa.n'ir]

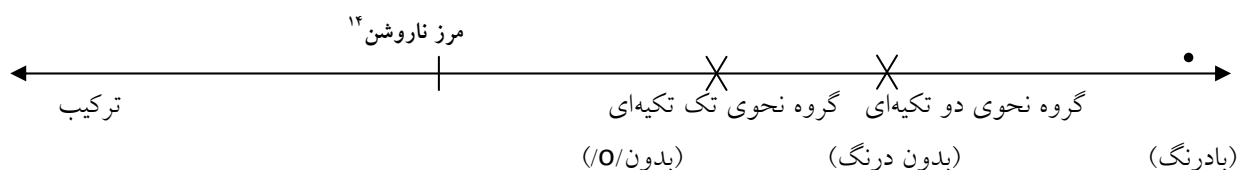
ب. با یک تکیه اصلی (بدون درنگ):

^{۱۲} - شیر و پنیر یک گروه نحوی است زیرا در صورت جابجایی، پنیر و شیر نیز درست است و معنای آن تغییر نمی‌کند.

حال اگر حالت سومی را نیز در نظر بگیریم که در آن /O/ حذف شده باشد، آن‌گاه این گروه نحوی باز مانند ترکیب‌ها با یک تکیه اصلی بر آخرین هجای خود تلفظ خواهد شد.

ج. با یک تکیه اصلی (بدون /O/): [xi. jAr.pa.n'ir]

درکل اگر عنصر پیوندی /O/ به طور آشکار وجود نداشته باشد یا این‌که حذف شود، ساخت عطفی فقط دارای یک تکیه اصلی بر آخرین هجا خواهد بود و هرگز امکان داشتن دو تکیه را ندارد، چه ترکیب باشد چه گروه نحوی. زیرا حذف /O/ موجب پیوسته، بی‌درنگ و یک نفس تلفظ شدن آن می‌گردد. در این حالت هر ساختی ناگزیر یک تکیه می‌گیرد. حالت‌های (ب) و (ج) که حاکی از قابلیت تک تکیه‌ای تلفظ شدن یک گروه نحوی مانند یک ترکیب است، ثابت می‌کند که همیشه نمی‌توان برای بازشناختن ترکیب از ساخت نحوی به تکیه به عنوان معیاری قاطع امید داشت. این یافته تأییدکننده نظر زبان‌شناسانی است که تکیه را ملاک مناسبی برای تمایز ترکیب از ساخت نحوی نمی‌دانند. پیوستار زیر نشان می‌دهد که گروه‌های نحوی‌ای که به صورت تک تکیه‌ای تلفظ شوند، به‌ویژه آنهایی که عنصر پیوندی‌شان حذف شود، نزدیک مرز ناروشن بین گروه نحوی و ترکیب قرار می‌گیرند. حتی این امکان نیز وجود دارد که با بالا رفتن بسامد و تقویت باهم‌آیی واژه‌هایشان، از این مرز گذر کرده و به ترکیب ارتقاء یابند. به طور درزمانی، به نظر می‌رسد که همه‌ی ترکیب‌های عطفی زبان فارسی چنین راهی را پیموده باشند.



بوی (۲۰۰۵) نیز تصریح می‌کند که اغلب ترکیب‌ها به‌طور تاریخی از گروه‌های نحوی مشتق شده‌اند.

۳. چگونگی تشکیل ترکیب‌های عطفی

در این بخش که در واقع بخش اصلی مقاله است، چگونگی تشکیل ترکیب‌های عطفی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. نکته بسیار جالب این است که تقریباً تمام عوامل اصلی زبان‌شناختی یعنی عوامل آوایی، ساختوازی، نحوی، معنایی و کاربردشناختی در تعیین ترتیب واژه‌های این ترکیب‌ها نقش دارند. به بیانی روشن‌تر، در هر ترکیب عطفی یکی از این عوامل، تعیین‌کننده است. لازم به ذکر است که در برخی ترکیب‌ها چند عامل احتمالاً همپوشانی دارند. پنج نکته مهم زیر نیز باید در مورد این پژوهش در نظر گرفته شود.

الف- هدف این پژوهش بررسی ترکیب‌هایی عطفی است که هر دو واژه‌شان معنی‌دار هستند. از این رو، بررسی ترکیب‌های عطفی از نوع اتباع که غالباً یک جزء آنها بدون معنی است، در برنامه این پژوهش قرار نداشته است.

^{۱۳} - /o/ و [o] به ترتیب بازنمای‌های زیرساختی و آوایی تکواژ هستند.

^{۱۴} - fuzzy: این اصطلاح در مورد آن واحدهای زبانی به کار می‌رود که تعریف و تعیین حد و مرز دقیق‌شان امکان‌پذیر نیست. چون اصولاً مرز مطلقی ندارند. مانند تپه و کوه و نهر و رودخانه که نمی‌توان حد و مرز معینی را برای آنها در نظر گرفت.

ب- اکثر داده‌ها (ترکیب‌های عطفی) با تکیه بر شم زبانی نگارنده به عنوان گویشور بومی زبان فارسی و همچنین از منابع گوناگون و گفتار سایر گویشوران گردآوری شده است. روش تحلیل بدین صورت بوده است که عناصر تشکیل دهنده تک تک داده‌ها به لحاظ ویژگی‌های آوایی، ساختوازی، نحوی، معنایی و کاربردشناختی مورد تحلیل دقیق قرار گرفته‌اند و عامل زبان‌شناختی نقش‌آفرین در ساخته شدن هر کدام با استدلال مشخص گردیده است.

ج- در این پژوهش تحلیل‌های استثناء‌ناپذیر «قاعده» و تحلیل‌های استثناء‌پذیر (حتی با داشتن یک استثناء) «گرایش» تلقی شده‌اند.

د- تعداد اندکی ترکیب عطفی منحصر به فرد نیز وجود دارند که نه از یکی از قاعده‌ها یا گرایش‌ها تبعیت می‌کنند، نه آنها را نقض می‌کنند. مسلماً به دلیل نبود ترکیب‌هایی با ویژگی‌های مشابه، امکان شناسایی و ارایه قاعده برای آنها وجود ندارد. مثلاً، «مرگ و میر» تنها ترکیب عطفی‌ای است که از واژه‌های هم ریشه با ساخت «اسم + [O] + ستاک حال» ساخته شده‌است.

ه- جامع‌ترین قاعده در مورد نحوه ساخته شدن ترکیب‌های عطفی در زبان فارسی قاعده آوایی «تعداد هجا» است؛ طبق این قاعده واژه‌ای که دارای تعداد هجای کمتری است اول می‌آید و واژه‌ای که هجای بیشتری دارد دوم. در نتیجه، قواعد دیگر خاص‌تر به شمار می‌روند. پس بر اساس شرط «جایی دیگر»^{۱۵} که بیان می‌کند «قاعده خاص بر قاعده کلی مقدم است» قواعد دیگر بر قاعده آوایی مقدم هستند^{۱۶}. به بیانی روشن‌تر، اگر در یک ترکیب عطفی تعداد هجا (ها) ی دو واژه برابر باشد یا اینکه تعداد هجاهای واژه اول بیشتر از تعداد هجا (ها) ی واژه دوم باشد حتماً قاعده دیگری در کار بوده که بر قاعده آوایی مقدم است و اول باید آن را در نظر گرفت. مانند ترکیب‌های عطفی بگومگو و آزمایش و خطا؛ در ترکیب اول تعداد هجاهای دو واژه برابر و در ترکیب دوم تعداد هجاهای واژه اول بیشتر از تعداد هجاهای واژه دوم است. ترکیب اول طبق یک قاعده ساختوازی و ترکیب دوم مطابق با یک قاعده کاربردشناختی ساخته شده است.

۱-۳. تکواژ پیوندی «و» [O]

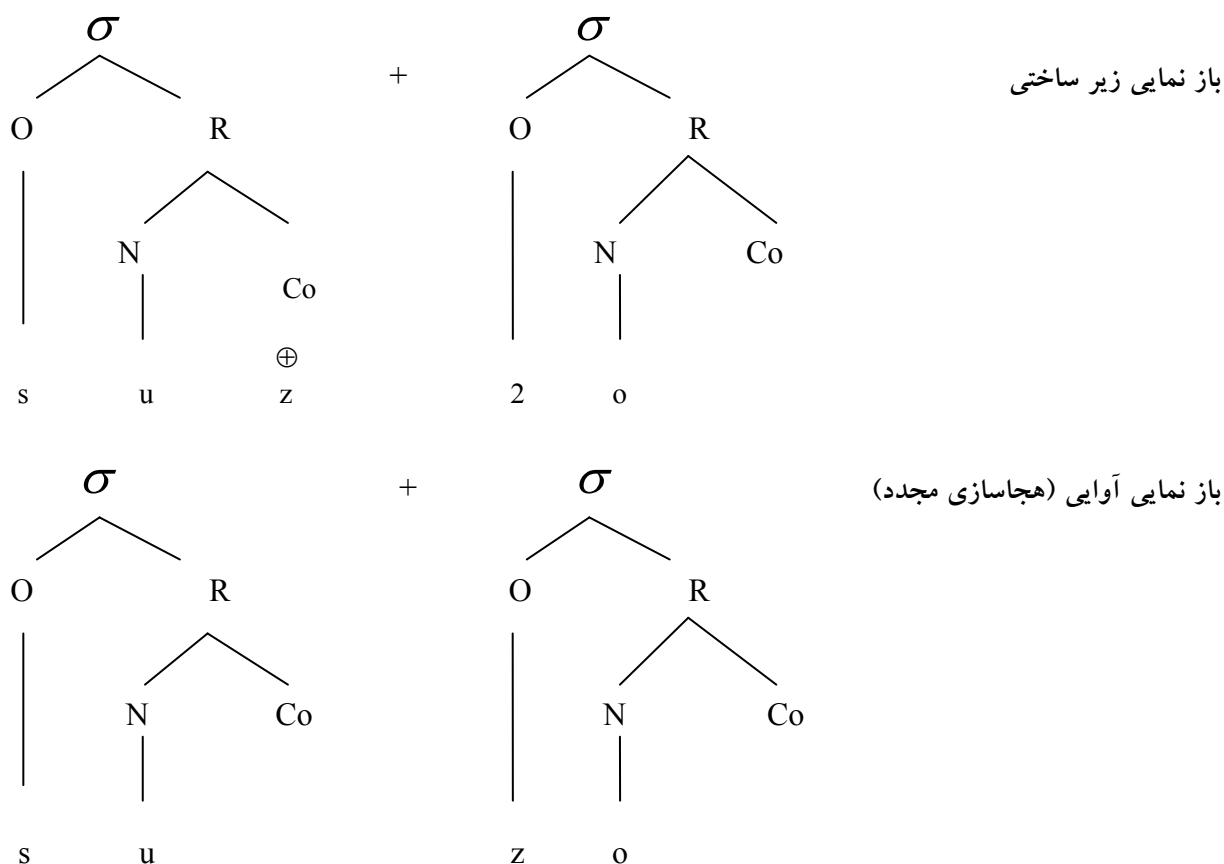
اساساً این تکواژ «و» است که با پیوند دادن دو واژه مشخص یک ترکیب عطفی را به وجود می‌آورد. تک هجای این تکواژ در بازنمایی زیر ساختی فقط متشکل از واکه /O/ در هسته خود می‌باشد و فاقد آغاز است. الزامی بودن وجود آغاز در ساخت هجایی زبان فارسی اجازه تشکیل یک هجا با یک واکه تنها را در بازنمایی روساختی نمی‌دهد. از این رو، این هجا باید دارای آغاز شود تا امکان تجلی آوایی برای آن فراهم گردد. بدین منظور آخرین همخوان واژه اول ترکیب که در جایگاه پایانه هجا قرار دارد از آن جدا شده و آغاز تهی هجای تکواژ /O/ را پر

¹⁵ - Elsewhere Condition

¹⁶ - ر. ک. کاتامبا (۱۹۹۳: ۱۲۶)

می‌کند. این فرآیند نوعی هجاسازی مجدد^{۱۷} است. لازم به ذکر است که واژه دوم ترکیب عطفی در این فرآیند دخالت ندارد. زیرا پر واضح است که آغازی تهی یک هجا فقط از طریق جابجایی پایانه‌ی هجای ماقبل آن یا یک همخوان میانجی پر می‌شود. رخداد این فرآیند در هجاهای /suz+o/ از ترکیب عطفی سوزوگداز در زیر نشان داده شده است.

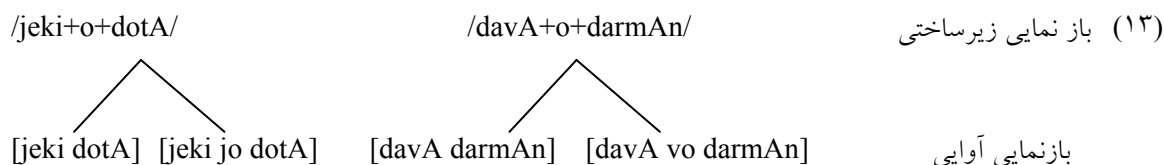
(۱۲)



حال اگر آخرین صدای واژه اول یک واکه باشد «التقای واکه‌ها»^{۱۸} پیش می‌آید که در زبان فارسی مجاز نیست و باید برطرف شود. التقای واکه‌ها وضعیتی است که هیچ همخوانی مابین واکه‌ها یا به بیانی فنی‌تر، هسته‌های دو هجای مجاور وجود نداشته باشد. این وضعیت هنگامی روی می‌دهد که در دو هجای مجاور، هجای سمت چپ فاقد پایانه و هجای سمت راست فاقد آغاز باشد. التقای واکه‌ها در ترکیب‌های عطفی از طریق یکی از دو روش حذف عنصر پیوندی /O/ یا درج همخوان میانجی برطرف می‌شود. بدین صورت که اگر واکه‌ی مورد نظر [i] باشد، همخوان میانجی [j] و اگر یکی از سایر واکه‌های زبان فارسی باشد، همخوان میانجی [v] در جایگاه تهی آغاز هجای /O/ درج می‌گردد. این دو روش در مورد ترکیب‌های عطفی یکی و دوتا و دوا و درمان در زیر نشان داده شده است:

¹⁷ - Resyllabification

¹⁸-Hiatus



این تحلیل نشان می‌دهد که علاوه بر بسامد بالای کاربرد ترکیب، عامل آوایی برطرف کننده التقای واژه‌ها نیز یکی از دلایل حذف عنصر پیوندی /O/ در ترکیب‌هایی با شرایط پیش گفته می‌باشد.

۳-۲. تحلیل آوایی

۳-۲-۱. قاعده: هجای کمتر + [O] + هجای بیشتر

همان‌گونه‌که پیشتر بیان شد، در زبان فارسی طبق یک قاعده کلی، در ساخت‌های عطفی اعم از ترکیب یا گروه نحوی، واژه‌ای که تعداد هجای کمتری دارد، اول می‌آید و واژه‌ای که هجای بیشتر و طبعاً صداهاى بیشتری دارد، دوم. برای نمونه، واژه دو هجایی دعوا در ترکیب دعوا مرافعه واژه اول، ولی در ترکیب جنگ و دعوا واژه دوم است. به همین صورت، واژه دو هجایی صلاح در ترکیب صلاح و مشورت واژه اول، ولی در ترکیب خیر و صلاح واژه دوم است. به نظر می‌رسد که گویشوران حتی در مورد گروه‌های نحوی نیز این قاعده را رعایت می‌کنند. برای مثال، مترجمان رمان *The sound and the fury* اثر ویلیام فالکنر و *The beauty and the beast* را به ترتیب «خشم و هیاهو» و «دیو و دلبر» ترجمه کرده‌اند، نه «هیاهو و خشم» و «دلبر و دیو». همان‌گونه که آشکار است، ترتیب اصلی (انگلیسی) واژه‌های این ساخت‌های عطفی (گروه‌های نحوی) در ترجمه رعایت نشده و به درستی فدای این قاعده زبان فارسی یعنی هجای کمتر + [O] + هجای بیشتر شده است. نمونه‌های زیر بر اساس این قاعده ساخته شده‌اند: در و پیکر، در و دیوار، در و همسایه، در و دهات، سر و کله، سر و گردن، سر و صدا، سر و سامان، دل و جرات، دل و جگر، دل و دماغ، لب و لوجه، دشت و دمن، کت و شلوار، موش و گربه (بازی)، ترش و شیرین، تلخ و شیرین، تر و تازه، آب و هوا، حال و هوا، حال و حوصله، نان و نوا، نان و نمک، جد و آباد، جار و جنجال، دم و دستگاه، دوز و کلک، دور و نزدیک، دور و اطراف، بد و بیراه، کوه و کمر، کوی و برزن، شال و کلاه، برج و بارو، عشق و عاشقی، ناز و ادا، ناز و نعمت، فیس و افاده، خیر و صلاح، صلاح و مشورت، خشک و خالی، شرم و حیا، حجب و حیا، خانم بچه‌ها، خوش و خرم، اصل و نسب، دعوا مرافعه، جنگ و دعوا، در و پنجره، سوز و گداز، سوز و سرما، اهل و عیال، تخم و ترکه، کور و کچل، قد و بالا، قد و قواره، طلا جواهر، کار و کاسبی، ریش و سیبیل، هوش و حواس، عهد و پیمان، کوچه خیابان، فیل و فنجان، یال و کوپال، قول و قرار، سیر و سرکه، کارد و پیر، شاخ و شانه، خواب و خیال، مال و منال، بحث و جدل، زیر و زبر، توپ و تشر، پوست و استخوان، پیر و پاتال، صاف و صادق، خط و نشان، دور و دراز، داد و هوار، رنگ و روغن، آب روغن (قاطی کردن)، چون و چرا، سیر و سفر، درد و بلا، درد و مرض، مور و ملخ، کوفت و زهرمار، راز و نیاز، رادیو تلویزیون، چنگ و دندان، جسته و گریخته، دید و بازدید.

۲-۲-۳. گرایش همخوان بیشتر

در برخی ترکیب‌ها عامل صدای بیشتر که واژه دوم را تعیین می‌کند داشتن یک یا دو هجای بیشتر نیست بلکه داشتن یک همخوان بیشتر است که به صورت پایانه پر واژه دوم در برابر پایانه تهی واژه اول یا وجود خوشه در واژه دوم در برابر یک تک همخوان در پایانه واژه اول است. مانند:

هوی و هوس، ساز و برگ، ریش و پشم، سبک سنگین، بالا پایین، سایه روشن، کاسه بشقاب، کم و کاست، آب و رنگ، اما و اگر، حد و مرز، چپ و راست (کردن). البته این یک گرایش است چون ترکیباتی همچون «دست و پا» وجود دارند که آن را رعایت نمی‌کنند.

۳-۲-۳. گرایش واکه [u]

اگر تعداد هجاهای دو واژه برابر باشد ولی یکی دارای واکه [u] باشد، آن واژه در جایگاه ویژه واژه دوم ترکیب عطفی قرار می‌گیرد. مانند:

زر و زور، دیر و زود، سمت و سو، مرز و بوم، خاک و خون، آخ و اوخ، کاخ و کوخ، جنب و جوش، جفت و جور، زیر و رو، گم و گور، حرص و جوش. این نیز یک گرایش است چرا که ترکیبی همچون «شور و حال» آن را رعایت نمی‌کند.

۳-۳. تحلیل ساختوازی

ساختواژه نیز یکی از عوامل تعیین‌کننده ترتیب ترکیب‌های عطفی است. در این بخش به دو عامل ساختوازی پرداخته می‌شود.

۳-۳-۱. قاعده: واژه دارای پیشوند منفی = واژه دوم

یک عامل مهم ساختوازی در تشکیل ترکیب‌های عطفی حالتی است که یکی از دو واژه دارای یک پیشوند منفی‌ساز است. در این حالت این واژه پس از عنصر پیوندی [O] واقع می‌گردد. مانند نمونه‌های زیر:

بگو مگو، دار و ندار، گاه و بیگاه، داد و بیداد، بود و نبود، وقت و بیوقت، مرد و نامرد، رفیق و نارفیق، راه و بیراه، آمد و نیامد، کس و ناکس، پاک و ناپاک، خواه ناخواه، هست و نیست، درست و نادرست، کش مکش، بکن نکن و بگی نگی.

بجز ترکیبات بگومگو، هست و نیست، بکن نکن و بگی نگی که تعداد هجای اجزایشان به دلیل جایگزینی عناصر مثبت با منفی برابر است، در سایر ترکیبات واژه دوم یک هجا بیشتر دارد که این به علت وجود تکواژ (پیشوند) منفی‌ساز است که یک عامل ساختوازی قلمداد می‌شود. به باور نگارنده بر اساس شواهد ساختوازی و معنایی^۶ افزوده شدن پیشوند منفی‌ساز به واژه دوم و نه به واژه اول لزوماً به دلیل رعایت گرایش آوایی هجای بیشتر صورت نمی‌گیرد. هرچند که با آن سازگار است. بلکه به این دلیل است که نظام ساختوازی ترکیب‌های زبان فارسی ایجاب می‌کند که مثبت اول بیاید و منفی دوم.

۳-۳-۲. قاعده: واژه بدون پیشوند + [O] + واژه پیشونددار

اگر یک ترکیب عطفی شامل شکل‌های ساده و پیشونددار یک واژه باشد، شکل ساده اول می‌آید و شکل پیشونددار دوم. مانند نمونه‌های زیر:

چشم وهمچشمی، رنگ و وارنگ، جور واجور، شورواشور، پیچ و وپیچ.

۳-۴. تحلیل نحوی

در تعیین ترتیب اجزای ترکیبات عطفی چند عامل نحوی نیز دخالت دارند که در این بخش ساخت‌های آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ترکیبات عطفی که از ستاک‌های حال و گذشته فعل ساخته شده‌اند، ترتیب ستاک‌ها به گونه‌ای است که ستاک گذشته، واژه اول و ستاک حال واژه دوم واقع می‌گردد و یک اسم می‌سازد که شامل دو نوع است:

۳-۴-۱. گرایش: واژه اول = ستاک گذشته فعل ، واژه دوم = ستاک حال همان فعل:

سوخت و سوز، پخت و پز، ساخت و ساز، تاخت و تاز، گفت و گو، جست و جو، دوخت و دوز، شست و شو، رفت و روب، کشت و کار. ترکیب عطفی «بند و بست» که واژه اول آن ستاک حال و واژه دوم آن ستاک گذشته است این گرایش را رعایت نمی‌کند.

۳-۴-۲. قاعده: واژه اول = ستاک گذشته فعل ، واژه دوم = ستاک حال یک فعل دیگر

ریخت و پاش، جست و خیز، کند و کاو، زد و بند، سوخت و ساز، کند و کوب.

۳-۴-۳. گرایش: «ستاک گذشته + [O] + اسم»

ترتیب ترکیب‌های عطفی‌ای که از ستاک گذشته و اسم ساخته شده‌اند به گونه‌ای است که ستاک گذشته واژه اول، و اسم واژه دوم واقع می‌گردد و یک اسم می‌سازد، که این نیز یک عامل نحوی است. مانند: گفت و شنود، خورد و خواب، خورد و خوراک، کشت و کشتار. ترکیب عطفی «گپ و گفت» که واژه اول آن اسم و واژه دوم آن ستاک گذشته است این گرایش را رعایت نمی‌کند.

۳-۵. تحلیل معنایی

در روند بررسی داده‌ها مشخص شد که عوامل معنایی نیز در چگونگی تشکیل ترکیبات عطفی دخالت دارند، که در این بخش به این عوامل پرداخته می‌شود:

۱-۵-۳. قاعده: «واژه دارای بار معنایی مثبت + [O] + واژه دارای بار معنایی منفی»

یکی از عوامل معنایی تعیین‌کننده ترتیب اجزاء ترکیبات عطفی، داشتن بار معنایی مثبت و منفی است. این مورد شامل ترکیباتی می‌شود که از دو واژه متقابل تشکیل یافته‌اند. به گونه‌ای که واژه دارای بار معنایی مثبت واژه اول، و واژه‌ای که دارای بار معنایی منفی است واژه دوم واقع می‌گردد. در بخش تحلیل ساختواژی نیز بیان شد که چنانچه یکی از دو واژه دارای یک پیشوند منفی‌ساز باشد، آن واژه پس از عنصر پیوندی [O] واقع می‌گردد. این نشان‌دهنده این واقعیت است که در زبان فارسی واژه مثبت بر واژه منفی مقدم است. به نظر می‌رسد دلیل این تقدم، تأثیر اندیشه بر زبان باشد. به این صورت که تقدم واژه مثبت بر واژه منفی بازتاب تقدم مفاهیم مثبت بر مفاهیم منفی در اندیشه گویشوران زبان فارسی بوده است که یک عامل روانشناختی به شمار می‌رود.

خیر و شر، خوب و بد، حق و باطل، سود و زیان، حضور و غیاب، دوست و دشمن، صدق و کذب، راست و دروغ، راه و چاه، صحت و سقم.

۲-۵-۳. گرایش: «جزء با اهمیت‌تر + جزء کم اهمیت‌تر»

در برخی از ترکیبات عطفی، آن واژه‌ای که مصداقش نقش مهم‌تری را نسبت به مصداق واژه دیگر ایفا می‌کند واژه اول واقع می‌گردد. این ترکیبات غالباً شامل نوشیدنی‌ها، غذاها و اعضای بدن می‌باشند که اغلب بدون عنصر پیوندی /O/ بیان می‌شوند. مانند:

کره‌مربا، ماست موسیر، کله‌پاچه، شیرموز، شیرعسل، شیرکاکائو، شیرقهوه، شیرخرما، حلیم‌عَدَس، حلیم‌شیر، آب‌صابون، چشم و گوش، چشم و ابرو، سر و کول، سر و پا، سر و دست (شکستن).

به نظر می‌رسد ترکیب‌هایی مانند چلوکباب و چلومرغ که واژه اول آنها غذای مهم‌تر نیست، بلکه چلو است این گرایش را نقض کرده‌اند. از طرفی، با توجه به تعداد قابل توجه آنها می‌توان قاعده دیگری با عنوان «یک ترتیب جافتاده» بدین شرح ارایه کرد که اگر چلو یکی از واژه‌های ترکیب عطفی باشد، باید اول بیاید. ترکیب‌های دیگری از این دست عبارتند از: چلوخورش، چلوگوش و چلو جوجه.

۳-۵-۳. قاعده جزءواژگی

یکی از عوامل معنایی دخیل در شکل‌گیری ترکیبات عطفی جزءواژگی است. صفوی (۱۳۷۹: ۱۰۴-۱۰۳) بیان می‌دارد:

«جزءواژگی» یکی از روابط مفهومی میان اقلام واژگانی است که رابطه کل به جزء را میان دو مفهوم می‌نمایاند. این رابطه همچون شمول معنایی نوعی رابطه سلسله‌مراتبی است که میان اجزاء و کل تشکیل دهنده آن اجزاء برقرار می‌شود. برای مثال، مفهوم بازو جزئی از مفهوم دست را تشکیل می‌دهد. دست بر حسب اصطلاحات موجود کل تلقی می‌شود و مثلاً بازو در این رابطه مفهومی «جزء» نامیده می‌شود. در جزءواژگی بر خلاف شمول معنایی واژه‌ای که جزء نامیده می‌شود. جزئی از واژه کل است. به عبارت ساده‌تر و برای نمونه انگشت جزئی از دست یا پا است و نه نوعی از آن.

به نظر می‌رسد که مبنای ساخته شدن برخی از ترکیبات عطفی رعایت جزءواژگی باشد. مانند:

شاخ و برگ، دست و بازو، دست و پنجه، سر و صورت، سر و گوش، سر و رو، دل و روده. همان‌گونه که آشکار است واژه اول کل، و واژه دوم جزء است.

۳-۶. تحلیل کاربردشناختی

یکی از عوامل بسیار مهم در چگونگی تشکیل ترکیبات عطفی ترتیب وقوع یا آمدن اجزای آنهاست، به طوری که جزئی که (مصادق آن) پیشتر واقع شده یا می‌شود واژه اول، و جزئی که در پی یا در نتیجه آن رخ می‌دهد واژه دوم واقع می‌گردد. این ترتیب کاملاً منطقی به نظر می‌رسد و چنانچه برعکس می‌بود، مثلاً به جای ترکیب «بساز بفروش» گفته می‌شد * «بفروش بساز» غیرمنطقی می‌نمود. از آنجا که ترتیب وقوع مطابق با اصل ترتیب وقوع را رعایت کنید از اصول چهارگانه گرایس می‌باشد، عاملی کاربردشناختی در تعیین ترتیب اجزای ترکیبات عطفی تلقی می‌شود. لوینسن (۱۹۸۳) نیز در بررسی اصول گرایس جمله زیر را به عنوان نمونه‌ای از تخطی از این اصل آورده است:

(14)* The lone ranger rode into the sunset and jumped on his horse.

* «کابوی تنها به سوی غروب آفتاب تاخت و روی اسبش پرید» (سکانس پایانی معمول در فیلم‌های وسترن) نادرست بودن این جمله به این دلیل است که برخلاف انتظار ما در مورد ترتیب وقوع، به همان نحوی که روی داده، می‌باشد. چرا که ترتیب منطقی این است که کسی اول سوار اسب شود و سپس سوارکاری کند، نه اینکه اول سوارکاری کند و بعد سوار اسب شود.

ترکیبات زیر بر اساس رعایت اصل ترتیب وقوع ساخته شده‌اند:

سلام و علیک، تجزیه تحلیل، سؤال و جواب، پرسش و پاسخ، دخل و خرج، ساز و کار، اول آخر، امروز و فردا، بزن و برقص، بزن و بکوب، خُر و پف، زد و خورد، پس و پیش، جنگ و گریز، یک پا و دو پا^۷ (کردن)، کوچه پس‌کوچه، کوچه بازار، سرو ته، شاخ و دم، داد و ستد، بده بستان، بشور و بپوش، بگو بخند، خرد و خمیر، بساز بفروش، بخور و نمیر، بخور و بخواب، افت و خیز، بشین پاشو، آزمایش و خطا، تر و خشک، بگیر و بساز، یکی دو تا، یک قول دو قول، یک شب دو شب، یک روز دو روز، تار و پود^۸، پرس و جو، جفت و جور، زیر و رو، بریز و بپاش، کر و لال^۹، برو بیا، دوا درمان، آب و جارو، کم و زیاد، سفت و سخت، چون و چرا، ترس و لرز، تب و لرز، دود و دم.

ساخته شدن اعداد نیز تابع اصل ترتیب وقوع است؛ این نکته بسیار جالبی است که اعداد از شماره ۲۱ (بیست و یک) تا بی نهایت، بجز برخی از اعداد گرد مانند ۱۰۰ و ۱۰۰۰، همگی ترکیب عطفی به شمار می‌روند.

۴. نتیجه

این مقاله شامل سه بخش بود؛ در بخش نخست (مقدمه)، ملاک‌های تمایز کلمات مرکب از گروه‌های نحوی از نظر زبان‌شناسان مطرح گردید. در بخش دوم، این ملاک‌ها مورد بررسی قرار گرفت و استدلال شد که «ثبات درونی» ملاکی مناسب برای متمایز کردن ترکیب‌های عطفی از گروه‌های نحوی است. در بخش سوم، بخش اصلی مقاله، ابتدا

ویژگی‌های آوایی تکواژ /o/ مورد تحلیل قرارگرفت. سپس عوامل مختلف آوایی، ساختواژی، نحوی، معنایی و کاربردشناختی که در تعیین آرایش واژه‌های این نوع ترکیب‌ها نقش دارند مورد تحلیل و بررسی قرارگرفتند. در این پژوهش تحلیل‌های استثناء ناپذیر «قاعده» و تحلیل‌های استثناء پذیر (حتی با داشتن یک استثناء) «گرایش» تلقی شدند. طبق آمار، از بین ۲۴۲ ترکیب عطفی بررسی و دسته‌بندی شده عوامل مختلف آوایی ۱۱۴ مورد، کاربردشناختی ۵۲ مورد، معنایی ۳۳ مورد، ساختواژی ۲۳ مورد و نحوی ۲ مورد در تشکیل این ترکیب‌ها نقش داشته‌اند. بر این اساس، عوامل آوایی بیشترین نقش را در تعیین ترتیب واژه‌های ترکیب‌های عطفی ایفا می‌کنند:

جدول ۱) آمار عوامل تعیین کننده‌ی ترتیب واژه‌های ترکیب‌های عطفی

| | | |
|--------------------|-----|-------|
| عوامل آوایی | ۱۱۴ | ٪۴۷ |
| عامل کاربرد شناختی | ۵۲ | ٪۲۱/۵ |
| عوامل معنایی | ۳۳ | ٪۱۳/۶ |
| عوامل ساختواژی | ۲۳ | ٪۹/۵ |
| عوامل نحوی | ۲۰ | ٪۸/۳ |

کتابنامه

- افراشی، آزیتا. (۱۳۸۷). *ساخت زبان فارسی*. تهران: سمت.
- شقاقی، ویدا. (۱۳۷۹). فرایند تکرار در زبان فارسی. *مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی* جلد اول. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی. ۵۱۹-۵۳۳.
- _____ (۱۳۸۷). *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۷۸). راه‌های فعال‌کردن واژه‌سازی در زبان فارسی. *مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی مسائل واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری مرکز نشر دانشگاهی. ۲۴۱-۲۵۱.
- صفوی، کورش. (۱۳۷۹). *درآمدی بر معناشناسی*. تهران: انتشارات سوره مهر.
- طباطبایی، علاء‌الدین. (۱۳۸۲). *اسم و صفت مرکب در زبان فارسی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- ماهوئیان، شهرزاد. (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه مهدی سمائی، تهران: نشر مرکز.
- Adams, V. (1973). *An Introduction to Modern English Word-Formation*. London: Longman.
- Aronoff, M. and K. Fudeman. (2011). 2nd edition. *What Is Morphology?*. Oxford: Blackwell.
- Bauer, L. (1977). On teaching compound nouns. *Modern Sprak*, 71, 325-36.

- Bauer, L. (1978). *The Grammar of Nominal Compounding with Special reference to Danish, English and French*. Odense University studies in Linguistics 4. Odense: Odense University Press.
- Bauer, L. (1983). *English Word-Formation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bloomfield, L. (1935) *Language*. London: George Allex & Unwin.
- Booij, G. (2005). *The Grammer of Words: An Introduction to Linguistic Morphology*. Oxford: Oxford University Press.
- Carstairs- McCarthy, A. (2002). *An Introduction to English Morphology: Words and Their Structure* Edinburgh: Edinburgh University Press
- Chomsky, N. and M. Halle. (1968). *The sound Pattern of English*. New York: Harper & Row.
- Downing, P. (1977). On the creation and use of English compound nouns. *Language* 53, 810-42.
- Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. London: Arnold.
- Haspelmath, M. and , A. D. Sims. (2010). 2nd edition. *Understanding Morphology*. London: Hodder Education.
- Hatcher, A.G. (1960). An introduction to the analysis of English noun compounds. *Word* 16, 356-73.
- Katamba, F. (1993). *Morphology*. London: Macmillan press Ltd.
- Kingdon, R. (1958). *The Groundwork of English Stress*. London: Longman.
- Lees, R.B. (1960). 5th edition. *The Grammar of English Nomiralizations*. The Hague: Mouton.
- Levinson, S.C. (1983). *Pragmatics*. Cambridge: Cambridge University press.
- Lieber, R. (2009). *Introducing Morphology*. New York: Cambridge University press.
- Marchand, H. (1969). 2nd edition. *The Categories and Types of Present-Day English Word-Fromation*. Munchen: C.H.Beck.
- Matthews, P.H. (1974). *Morphology: An Introduction to the Throry of Word-Structure*. Cambridge: Cambridge University press.
- Trask, R. L. (1993). *A Dictionary of Grammatical Terms in Linguistics*. London: Routledge.
- Warren, B. (1978). *Semantic Patterns of Noun- Noun Compounds*. Gothenburg: Gothenburg University press.

